میشل فوکو

اراده به دانستن

ترجمه‌ی نیکو سرخوش
افشین جهاندیده



نشر نی

فهرست مطالب

سخنی با خواننده ۵

بخش اول. ما ویکتوریایی‌هایی دیگر ۷

بخش دوم. فرضیه‌ی سرکوب ۲۱

۱. تحریک به گفتمان‌ها ۲۳

۲. اشاعه‌ی انحراف ۴۵

بخش سوم. علم جنسی ۶۱

بخش چهارم. سامانه‌ی سکسوالیته ۸۷

۱. مسئله ۹۵

۲. ر و ش ۱۰۷

۳. عرصه ۱۲۰

۴. دوره‌بندی ۱۳۴

بخش پنجم. حق مرگ و قدرتِ اداره‌کننده‌ی زندگی ۱۵۳

سخنی با خواننده

معادل‌گذاری برای برخی از واژه‌ها و اصطلاحات کتاب حاضر کاری بس دشوار بود. این دشواری فقط به دلیل معانی گوناگون یک واژه نیست، چه این ویژگی نه خاص مثلاً زبان فرانسوی است، نه خاص این کتاب. بلکه ازآن‌رو است که فوکو درعین درنظرداشتن معنای چندگانه‌ی یک واژه، معنای خاص خود را نیز درنظر داشته‌است. ازآن‌جمله واژه‌ی sexualité و sexe. sexualité در زبان فرانسوی به‌معنای جنسیت، رفتارهای جنسی، میل جنسی، غریزه‌ی جنسی و... است. اما همان‌طور که فوکو در همین کتاب اشاره می‌کند: «سکسوالیته نامی است که می‌توان به سامانه‌ای تاریخی داد...» (ص ۱۲۵). بنابراین معادل فارسی جنسیت به‌هیچ‌رو برای sexualité در این کتاب مناسب نیست و ما ترجیح دادیم که خود واژه‌ی سکسوالیته را برای آن بیاوریم. واژه‌ی سکس نیز در زبان فرانسوی به‌معنای جنسیت، جنس (زن یا مرد)،

اندام جنسی، ویژگی‌های جنسی، رابطه‌ی جنسی و... است. اما در این مورد نیز همان‌گونه که فوکو می‌گوید سکس مفهوم و انگاره‌ای است که در سامانه‌ی سکسوالیته ساخته می‌شود. ازهمین‌رو تصمیم گرفتیم که خود واژه‌ی سکس را بیاوریم و اگر جایی به‌نظرمان می‌رسید که به معنایی خاص اشاره می‌شود، آن را داخل کروشه آورده‌ایم، مثل سکس [اندام جنسی].

مترجمان

بخش اول

ما و یکتوریایی‌هایی دیگر

گویا از دیرباز به نظام ویکتوریایی تن داده‌ایم و حتا امروز نیز از آن تبعیت می‌کنیم. زاهدنماییِ شاهانه‌ای بر تارک سکسوالیته‌ی تودار، صامت و ریاکار ما خودنمایی می‌کند.

گویا در ابتدای سده‌ی هفدهم هنوز نوعی رک‌گویی متداول بوده‌است. اَعمال جنسی چندان مخفی نمی‌شدند؛ کلمات بدون توداری افراطی و چیزها بدون پرده‌پوشیِ بیش از حد به‌کار می‌رفتند؛ با امر نامشروع نوعی دمخوری سهل‌گیرانه وجود داشت. در مقایسه با قوانین سده‌ی نوزدهم، قوانین در مورد چیزهای موهن، جلف و رکیک کاملاً گَل و گشاد بود. [در این دوران]، رفتارها صریح بود، گفتارها بی‌حجب‌وحیا، تخطی‌ها آشکار، بدن‌ها عریان می‌شد و به سادگی با هم می‌آمیخت، کودکانِ بی‌حیا بی‌ملاحظه و بدون شرم در میان خنده‌های بزرگ‌ترها وول می‌خوردند: بدن‌ها «جلوه‌نمایی می‌کردند».

اما گویی غروبی سریع از پی این روز روشن آمد و سپس شب‌های

ملال‌آور بورژوازی ویکتوریایی. پس سکسوالیته به‌دقت محبوس شد و به خانه‌ها نقل مکان کرد. خانواده‌ی زناشوییِ سکسوالیته را تصاحب کرد و به‌تمامی در کارکرد مهم تولیدمثل ادغام کرد. در مورد مسائل جنسی سکوت حاکم شد. زوج مشروع و تولیدمثل‌گر قانون وضع کرد. این زوج خود را به‌منزله‌ی الگو تحمیل کرد، هنجار را ارج نهاد، حقیقت را در اختیار گرفت، حق سخن‌گفتن را برای خود حفظ کرد و درعین‌حال اصل رازداری را به خود اختصاص داد. در فضای اجتماعی، همچون بطن هر خانه، اتاق والدین تنها مکان رابطه‌ی جنسیِ پذیرفته‌شده اما مفید و بارآور بود. مابقی باید رنگ می‌باخت؛ نزاکت رفتاری از بدن‌ها پرهیز می‌کرد و نزاکت کلمات گفتارها را پالوده می‌کرد. اگر بر ناباروری پافشاری می‌شد و بیش از حد نمایان می‌شد، جایگاه امر نابهنجار را می‌یافت، و در نتیجه، نابهنجاری تلقی می‌شد و سزاوار مجازات بود.

آن‌چه برپایه‌ی تولیدمثل تجویز نشده‌بود یا در تولیدمثل تجلی نمی‌یافت، دیگر نه کاشانه‌ای داشت، نه قانونی و نه سخنی. هم مطرود بود، هم مردود بود و هم به سکوت واداشته می‌شد. نه تنها وجود نداشت، بلکه حق وجودداشتن هم نداشت، و به محض کوچک‌ترین بروزی (چه به صورت عمل یا گفتار) نابود می‌شد. برای مثال، به‌خوبی می‌دانیم که کودکان فاقد سکس [رابطه‌ی جنسی]اند و این دلیلی است برای ممنوعیت آن برای آنها، قدغن‌بودن سخن‌گفتن درباره‌ی آن، بستن چشم‌ها و گوش‌ها هرآن‌جایی‌که سکس حضور دارد و دلیلی است برای سکوتی عمومی و تعمدی. این‌ها می‌توانند ویژگی سرکوب باشند که سرکوب را متمایز می‌کنند از ممنوعیت‌های قانون صرف کیفری: سرکوب درست مثل حکم به ناپدیدشدن بود، و نیز مثل حکم به سکوت، تأیید عدم وجود، و درنتیجه، گواهی بر هرآن‌چه نباید درباره‌اش نه سخن گفت، نه آن را دید، نه از آن آگاه بود.

این‌چنین است ریاکاری جوامع بورژوایی ما در منطق متزلزل سرکوب. بااین‌حال، این سرکوب مجبور به دادن امتیازهایی هم شد. اگر به‌راستی لازم بود که جایی به روابط نامشروع جنسی داده‌شود، باید این روابط در جای دیگری شیطنت کنند: یعنی آن جایی که بتوان این روابط را اگرنه در چرخه‌ی تولید، دست‌کم در چرخه‌ی سود جا داد. روسپی‌خانه و بیمارستان روانی همین مکان‌های تسامح‌اند: روسپی و مشتری و پاانداز، روان‌پزشک و بیمار هیستریک‌اش ــ به‌قول استفان مارکوس، آن «ویکتوریایی‌های دیگر» ــ به‌نظر می‌رسد لذتِ ناگفته را مخفیانه در زمره‌ی چیزهای محاسبه‌شدنی قرار می‌دهند؛ کلمات و رفتارها که مخفیانه مجاز شدند، به قیمت مقطوع روز مبادله می‌شوند. فقط در این جا است که رابطه‌ی آزاد جنسی از حقِ داشتن شکل‌های واقعی، اما کاملاً جزیره‌ای و گفتارهای مخفی، مهارشده و رمزگذاری‌شده برخوردار می‌شود. در همه‌ی جاهای دیگر، پاک‌دینی مدرنْ حکم سه‌گانه‌ی خود، یعنی حکم ممنوعیت، عدم وجود و سکوت را تحمیل می‌کند.

آیا از این دو سده‌ی طولانی که باید تاریخ سکسوالیته را پیش از هر چیز، به‌مثابه گاه‌شماریِ سرکوب فزاینده قرائت کنیم، رها شده‌ایم؟ به ما پاسخ می‌دهند خیلی کم، آن‌هم شاید با فروید. اما با چنان احتیاط، چنان سنجیده‌گی پزشکانه، چنان پشتوانه‌ی علمیِ بی‌ضرر و چنان دوراندیشی و احتیاطی که بتوان بدون ترس از «طغیان»، همه چیز را در امن‌ترین و مجزاترین مکان، میان تخت [روان‌کاوی] و گفتار، حفظ کرد:بازهم زمزمه‌ای سودمند روی تخت. و آیا می‌شد به‌گونه‌ای دیگر باشد؟ به ما توضیح می‌دهند که اگر از عصر کلاسیک بدین‌سو، سرکوب وجه بنیادین رابطه‌ی میان قدرت، دانش و سکسوالیته بوده‌است، نمی‌توان از آن رهایی یافت مگر به بهایی گزاف: بهایی نه کم‌تر از تخطی از قوانین، برداشتن ممنوعیت‌ها، هجوم گفتار، احیای لذت

در واقعیت، و اقتصاد کاملاً جدیدی در سازوکارهای قدرت؛ زیرا کوچک‌ترین تلألؤ حقیقتْ مشروط به سیاست است. نمی‌توان چنین نتایجی را از عمل صرفاً پزشکی یا گفتاری کاملاً نظری انتظار داشت. بنابراین، همنواگرایی فروید، کارکردهای هنجارگذارانه‌ی روان‌کاوی، کم‌رویی بسیار زیاد رایش در زیر خشم و غضب او و تمام اثرهای ادغامیِ تضمین‌شده توسط «علم» سکس یا کاربردهای نه چندان مبهم سکس‌شناسی، همگی تقبیح می‌شوند.

این گفتمان درباره‌ی سرکوب مدرنِ سکس کاملاً رایج است، بی‌شک ازآن‌رو که بیان آن راحت است و ضمانت تاریخی و سیاسی مهمی از آن حمایت می‌کند؛ پس از صدها سال فضای باز و بیان آزاد، عصر سرکوب در سده‌ی هفدهم آغاز شد و این گفتمان بر توسعه‌ی کاپیتالیسم منطبق و به نظم بورژوایی الحاق شد. گاه‌شماری کوتاه سکس و محاکمات آن خیلی زود به تاریخ رسمی شیوه‌های تولید انتقال یافت و بی‌فایده‌گی آن محو شد. اساساً بدین‌گونه توضیح داده می‌شود که اگر سکس با سخت‌گیری بسیار سرکوب می‌شود، ازآن‌رو است که با کار عمومی و متمرکز مغایرت دارد؛ در دوره‌ای که به‌طور نظام‌مند از نیروی کار بهره‌کشی می‌شود، آیا می‌شود اجازه داد که نیروی کار در لذت‌ها هرز رود، مگرآن‌که در لذت‌هایی صرف شود که به حداقل کاهش یافته‌اند و به نیروی کار امکان بازتولید می‌دهند؟ شاید سکس و تأثیرات‌اش به‌سادگی قابل رمزگشایی نباشد؛ اما درعوض، سرکوبِ آن‌ها که بدین‌سان بازسازی می‌شود، به‌راحتی قابل‌تحلیل است. و علت سکس ــ علت آزادی‌اش و نیز علت شناخت از آن و حق سخن‌گفتن از آن ــ با مشروعیت تمام به عزتِ علتی سیاسی پیوند می‌خورد: سکس نیز در دستورکار آینده قرار می‌گیرد. شاید ذهنی شکاک بپرسد که آیا این‌همه احتیاط و دوراندیشی برای دادن یک پدر تعمیدی مهم به تاریخ سکس

همچنان حاکی از آن زاهدنمایی‌های قدیمی نیست: گویی برای آن‌که این گفتمان قابل‌بیان یا قابل‌دریافت باشد، این همبسته‌های ارزش‌گذار ضروری‌اند.

اما شاید دلیل دیگری وجود داشته‌باشد که صورت‌بندی مناسبات سکس و قدرت برحسب سرکوب را برای ما تا به‌این اندازه رضایت‌بخش می‌کند: چیزی که می‌توان منفعت گوینده نامید. اگر سکس سرکوب می‌شود، یعنی محکوم به ممنوعیت، عدم وجود و سکوت می‌شود، صرف سخن‌گفتن از آن و سخن‌گفتن از سرکوب آن مثل نوعی تخطی تعمدی است و آن کسی که چنین زبانی را به‌کار می‌گیرد تا حدودی خود را بیرون از قدرت قرار می‌دهد؛ قانون را سرنگون می‌کند و آزادی آینده را هرچند اندک جلو می‌اندازد. ازهمین‌رو است آن طمطراق و تشریفاتی که امروز درباره‌ی سکس سخن گفته می‌شود. نخستین جمعیت‌نگاران و روان‌پزشکان سده‌ی نوزدهم وقتی می‌خواستند درباره‌ی سکس سخن بگویند، فکر می‌کردند که باید از مخاطبان‌شان عذرخواهی کنند که توجه آنان را به موضوعاتی تا به‌این اندازه مبتذل و بی‌فایده جلب می‌کنند. اما از چند دهه‌ی پیش بدین‌سو ما با حالت دیگری درباره‌ی سکس سخن می‌گوییم: آگاهی از مخالفت با نظم مستقر، لحن صدایی که نشان می‌دهد گوینده خودش را ویرانگر می‌داند، شور و حرارت در دورکردن زمان حال و توسل به آینده‌ای که به‌نظر می‌رسد به جلوانداختنِ زمان یاری می‌رساند. چیزی حاکی از عصیان، آزادی موعود و عصر آینده با قانونی دیگر، همگی به‌راحتی در این گفتمان در مورد سرکوب سکس وارد شدند. برخی از کارکردهای سنتی و قدیمیِ پیشگویی در این گفتمان دوباره فعال شد. فردا سکس مطلوب خواهد بود. ازآن‌جا که این سرکوب تأیید می‌شود، هنوز می‌توان محتاطانه مفاهیم را کنار هم قرار داد، کاری که ترس از تمسخر یا تلخی تاریخ مانع از آن می‌شود که اکثریت ما با آن

هم‌سو شویم: [همزیستی مفاهیم] انقلاب و سعادت؛ یا انقلاب و بدنی دیگر، بدنی تازه‌تر و زیباتر؛ یا انقلاب و لذت. سخن‌گفتن علیه قدرت‌ها، گفتن حقیقت و نویددادن لذت؛ پیونددادن روشنگری و رهایی و لذت‌های متکثر به یکدیگر؛ بیان گفتمانی که در آن شور و حرارت به دانستن، اراده به تغییر قانون و بهشت لذت‌های زمینی به یکدیگر می‌پیوندند ــ بی‌شک همین‌ها است که پایه‌ی سماجت ما در سخن‌گفتن از سکس برحسب سرکوب است؛ و همین‌ها است که شاید ارزش تجاری‌یی را توضیح دهد که نه‌تنها به هرآن‌چه درمورد سرکوب گفته می‌شود، بلکه به واقعیت ساده‌ی گوش‌سپردن به کسانی که می‌خواهند اثرات سرکوب را حذف کنند، نسبت داده می‌شود. روی‌هم‌رفته ما تنها تمدنی هستیم که در آن متصدیان حقوق می‌گیرند تا به هرآن کس که راز سکس‌اش را بیان می‌کند گوش فرادهند: گویی نیاز به سخن‌گفتن درمورد سکس و منفعتی که از آن انتظار می‌رود، آن‌قدر از امکانات گوش‌سپردن فراتر است که حتا برخی گوش‌های‌شان را اجاره می‌دهند.

اما به‌نظرم می‌رسد که بیش‌تر از این تأثیر اقتصادی، وجود گفتمانی در دوران ما اهمیت اساسی دارد، گفتمانی که در آن سکس، پرده‌برداری از حقیقت، واژگونی قانون جهانی، بشارت روزگاری دیگر و نوید نوعی خوشی و شادمانی به یکدیگر پیوند خورده‌اند. امروز سکسْ پایه‌ی آن شکل قدیمی وعظ، شکل قدیمی بسیار آشنا و بسیار مهم در غرب است. وعظ عظیم جنسی ــ که متألهان زیرک و آرای مردمی خود را داشت ــ از چندین دهه‌ی پیش بدین‌سو جوامع ما را درنوردیده‌است؛ این وعظْ نظم قدیمی را به باد انتقاد گرفته، ریاکاری‌ها را افشاء کرده و حق امر بی‌واسطه و امر واقع را ستایش کرده‌است؛ این وعظ رؤیای شهر دیگری را پرورانده‌است. پیروان فرقه‌ی فرانسیسی را به یاد آوریم و از خودمان بپرسیم که چگونه این وعظ

توانست به‌گونه‌ای شکل گیرد که تـغزل‌گرایـی و دیـن‌داری کـه از دیـرباز بـا برنامه‌ی انقلابی همراه بود، در جوامع صـنعتی و غـربی دست‌کـم تـاحدود زیادی به مسئله‌ی سکس پرداخت.

پس این ایده که سکس سرکوب شده‌است فقط موضوعی نظری نیست. باور به این‌که سکسوالیته هیچ‌گاه به شـدت و سـختگیری عـصر بـورژوازیِ ریاکار و فعال و حساب‌گر، به انقیاد درنیامده است، همراه شد بـا طـمطراق گفتمانی که باید حقیقت را درباره‌ی سکس بگوید، اقتصاد آن را در واقعیت سروسامان دهد، قانون اداره‌کننده‌ی سکس را واژگون کند و آینده‌ی آن را تغییر دهد. بیان سرکوب و شکل وعظ به یکدیگر ارجاع می‌دهند و متقابلاً یکدیگر را تقویت می‌کنند. گفتن این‌که سکس سرکوب نشده‌است یا گفتن این‌که رابـطه‌ی سکس و قدرت رابطه‌ای از نوع سرکوب نیست، این خطر را دارد که فقط نوعی تناقض‌گویی سترون باشد. این گفته فقط مخالفت با نـظری کـاملاً پـذیرفته‌شده نیست، بلکه مخالفت با کل اقتصاد و کل «منافع» گفتمانیِ شالوده‌ی این نـظر است.

از همین دیدگاه است که می‌خواهم مجموعه‌ای از تحلیل‌های تاریخی را ارائه دهم که کتاب حاضر هم پیش‌درآمدی بر آن و هـم بـررسی اولیـه‌ی آن است: تعیین مقاطع تاریخی مهم و ترسیم برخی مسائل نـظری. درمـجموع، هدف من بررسی جامعه‌ای است که از بیش از یک سده‌ی پـیش بـدین‌سو، ریاکاری‌اش را با جاروجنجال به باد انتقاد می‌گیرد، با پُرگویی از سکوت‌اش سـخن مـی‌گوید، جـزئیات نـاگـفته‌هایش را بـا سـرسختی بـررسی مـی‌کند، قدرت‌های اِعمال‌کرده‌اش را افشاء می‌کند و وعـده‌ی رهـایی از قـوانـینی را می‌دهد که موجب کارکردش بوده‌اند. می‌خواهم نه‌تنها این گفتمان‌ها، بـلکه اراده‌ی حـامل آن‌هـا و نـیت اسـتراتـژیک حـامی آن‌هـا را بـررسی کـنم. مـن نمی‌خواهم بپرسم که چرا ما سرکوب شده‌ایم، بلکه می‌خواهم بپرسم چرا با

این‌همه شور و حرارت، با این‌همه کینه و غضب علیه گذشته‌ی نزدیک‌مان، علیه زمان حال و خودمان می‌گوییم که سرکوب شده‌ایم؟ از چه راه مارپیچی به این نتیجه رسیده‌ایم که تأیید کنیم سکس نفی می‌شود و متظاهرانه نشان دهیم که سکس را پنهان می‌کنیم و بگوییم که سکس را به سکوت وامی‌داریم؟ و همه‌ی این‌ها را در قالب کلماتی صریح بیان می‌کنیم و تلاش می‌کنیم تا سکس را در عریان‌ترین واقعیت‌اش نشان دهیم و آن را در ایجابی‌بودنِ قدرت و تأثیرات‌اش تأیید کنیم. مسلماً موجه است از خودمان بپرسیم که چرا از دیرباز سکس و گناه را به هم ربط داده‌ایم و همچنین ببینیم که چگونه این ارتباط انجام گرفته‌است و بپرهیزیم از این‌که کلی و شتاب‌زده بگوییم که سکس «محکوم» بود. اما باید همچنین از خودمان بپرسیم که چرا ما امروز از این‌که در گذشته سکس را گناه می‌شمردیم، با این شدت خود را گناه‌کار می‌دانیم؟ چگونه به این نتیجه رسیده‌ایم که درمورد سکس‌مان «برخطا» بوده‌ایم؟ و آن‌قدر تمدن منحصربه‌فردی هستیم که بگوییم خود این تمدن از دیرباز و حتا امروز نیز با سوءاستفاده از قدرت، در مورد سکس «مرتکب گناه» شده‌است؟ این تغییر چگونه روی داده‌است، تغییری که مدعی رهاکردن ما از ماهیت گناه‌کارانه‌ی سکس است و درعین‌حال ما را به خطای تاریخی عظیمی متهم می‌کند که دقیقاً عبارت است از باور به همین ماهیت خاطی و کسب نتایجی مصیبت‌بار از این باور؟

به من می‌گویند که اگر امروز افراد بسیاری وجود این سرکوب را تأیید می‌کنند، از آن‌رو است که این سرکوب از لحاظ تاریخی بدیهی و مسلم است. و اگر مدت‌ها است که این‌همه درمورد آن سخن می‌گویند، از آن‌رو است که این سرکوب عمیقاً ریشه دوانده‌است و ریشه‌ها و دلایلی محکم دارد و با چنان شدتی بر سکس سنگینی می‌کند که صرف افشاگری به‌هیچ‌رو نمی‌تواند ما را از آن رهایی بخشد، بلکه کاری بس بلندمدت را می‌طلبد، و بی‌شک

هرچه ویژگی قدرت ــ و به‌خصوص ویژگی قدرتی همچون آن‌چه در جامعه‌ی ما عمل می‌کند ــ سرکوب‌گرانه باشد و با دقتی خاص، نیروهای بی‌فایده، شدت لذت‌ها و رفتارهای بی‌قاعده را سرکوب کند، این رهایی‌بخشی بلندمدت‌تر است. پس باید انتظار داشت که بروز نتایج رهایی از این قدرت سرکوب‌گر، کُند و آرام باشد؛ اقدام به سخن‌گفتن آزادانه درمورد سکس و پذیرش واقعیت‌اش آن‌قدر با رشته‌ی کل تاریخ که اکنون هزارساله شده‌است مغایر است و به‌علاوه آن‌قدر با سازوکارهای درونیِ قدرت متضاد است که چنین اقدامی تا پیش از موفقیت در رسالت‌اش، تا مدت‌های مدید درجا خواهد زد.

اما می‌توان درمورد آن‌چه من «فرضیه‌ی سرکوب» می‌نامم، سه شک جدی را مطرح کرد. نخست این‌که آیا سرکوبِ سکس از لحاظ تاریخی بدیهی است؟ آیا آن‌چه در همان نگاه اول آشکار می‌شود ــ و در نتیجه امکان طرح فرضیه‌ای مقدماتی را می‌دهد ــ، کاملاً تشدید یا حتا استقرار نظام سرکوب سکس از سده‌ی هفدهم به‌بعد است؟ این پرسشی دقیقاً تاریخی است. دوم این‌که آیا سازوکار قدرت و به‌ویژه سازوکاری که در جامعه‌ای مانند جامعه‌ی ما عمل می‌کند، اساساً از نوع سرکوب است؟ آیا ممنوعیت، سانسور و انکار همان شکل‌هایی‌اند که قدرت به‌طور قطع در جامعه‌ی ما و شاید به‌طور عمومی در همه‌ی جوامع، در قالب آن‌ها اِعمال می‌شود؟ این پرسشی تاریخی ـ نظری است. و سوم این‌که آیا گفتمان منتقدِ سرکوب می‌خواهد سد راه سازوکار قدرتی شود که تا به امروز بدون مخالفت عمل کرده است، یا این گفتمان بخشی از همان شبکه‌ی تاریخی است که با «سرکوب»نامیدن آن، آن را افشاء (و بی‌شک تحریف) می‌کند؟ آیا گسستی تاریخی میان سرکوب و تحلیل انتقادی سرکوب وجود دارد؟ این پرسشی تاریخی ـ سیاسی است. منظور من از طرح این سه شک فقط ارائه‌ی پاد ـ فرضیه‌هایی قرینه و وارونه‌ی

فرضیه‌های اولی نیست؛ من نمی‌خواهم بگویم که سکسوالیته در جوامع سرمایه‌داری و بورژوایی ما سرکوب نشده، بلکه از یک نظام آزادی همیشگی بهره‌مند بوده‌است؛ من نمی‌خواهم بگویم که قدرت در جوامعی همانند جوامع ما بیش‌تر تساهل‌گر است تا سرکوب‌گر، و نقد سرکوب درعین‌آن‌که می‌تواند گسست به‌نظر رسد، بخشی از فرایندی بسیار قدیمی‌تر از سرکوب است و مطابق معنایی که به این فرایند نسبت می‌دهیم، این نقدْ برهه‌ای جدید در کاهش ممنوعیت‌ها یا شکل مکارانه‌تر یا محتاطانه‌تر قدرت به‌نظر می‌رسد.

هدف از شک‌هایی که من در تقابل با فرضیه‌ی سرکوب طرح کردم، نشان‌دادن خطابودن این فرضیه نیست، بلکه جادادن این فرضیه در اقتصاد عمومی گفتمان‌ها درمورد سکس در درون جوامع مدرن از سده‌ی هفدهم بدین‌سو است. چرا از سکسوالیته صحبت شد و چه چیزی گفته شد؟ آن‌چه گفته شد چه اثرهای قدرتی را تولید کرد؟ چه روابطی میان این گفتمان‌ها، این اثرهای قدرت و لذت‌های تحت محاصره‌ی آن‌ها وجود دارد؟ خلاصه این‌که هدف من تعیین عملکرد و علل وجودیِ نظام قدرت ـ دانش ـ لذت است، نظامی که نزد ما پایه‌ی گفتمان درباره‌ی سکسوالیته‌ی انسانی است. از همین‌رو نکته‌ی اساسی (دست‌کم در وهله) دانستن این نیست که آیا به سکس پاسخ مثبت داده می شود یا منفی، آیا ممنوعیت‌ها صورت‌بندی می‌شوند یا مجوزها، آیا اهمیت سکس تأیید می‌شود یا اثرات آن نفی می‌شود، آیا کلماتی که برای نامیدن آن به‌کار می‌روند، تصفیه می‌شوند یا نه؛ بلکه نکته‌ی اساسی این است که چه چیزی درباره‌ی سکس گفته می‌شود، چه کسانی در این مورد سخن می‌گویند، از چه منظر و دیدگاهی درمورد آن صحبت می‌شود، چه نهادهایی سخن‌گفتن درباره‌ی سکس را ترغیب می‌کنند و گفتارها درباره‌ی سکس را انباشت و توزیع می‌کنند، مختصر آن‌که نکته‌ی

اساسی درنظرگرفتن «واقعیتِ گفتمانیِ» فراگیر، یعنی «به‌گفتمان‌درآوردن» سکس است. همچنین ازهمین‌رو است که نکته‌ی مهم آن است که بدانیم قدرت در قالب چه شکل‌هایی، از رهگذر چه مجراهایی و از طریق چه گفتمان‌هایی، به ظریف‌ترین و فردی‌ترین رفتارها دست یافت، این‌که چه راه‌هایی به قدرت امکان داد که به شکل‌های نادر یا تقریباً نامحسوس لذت دست یابد، و این‌که قدرت چگونه در لذت روزمره رخنه کرد و آن را به کنترل درآورد ــ و همه‌ی این‌ها به‌همراهِ اثرهایی که می‌توانند اثرهای رد، انسداد، سلب اعتبار و نیز ترغیب و تشدید، و به‌اختصار «تکنیک‌های چندریختی قدرت» باشند. سرانجام ازهمین‌رو است که نکته‌ی مهم تعیین این نیست که آیا این تولیدات گفتمانی و این اثرهای قدرت به صورت‌بندی حقیقت سکس می‌انجامد، یا برعکس، به دروغ‌هایی به منظور کتمان حقیقت سکس منجر می‌شود، بلکه نکته‌ی مهم نشان‌دادنِ «اراده به دانستن»* است که هم پایه و هم ابزار آن‌ها است.

باید توجه داشت که من ادعا نمی‌کنم از عصر کلاسیک بدین‌سو، سکس ممنوع یا مسدود یا پنهان یا نادیده گرفته نشده‌است؛ حتا نمی‌گویم که از آن زمان به‌بعد کم‌تر از گذشته چنین بوده‌است. من نمی‌گویم که ممنوعیتِ سکس یک نیرنگ است، بلکه می‌گویم نیرنگی است برای آن‌که از ممنوعیت، عنصری بنیادین و سازنده بسازد که برمبنای آن، می‌توان تاریخی از آن‌چه از دوران مدرن بدین‌سو درمورد سکس گفته شده‌است، نوشت. تمام این عناصر منفی ــ ممنوعیت، رد، سانسور، انکار ــ که فرضیه‌ی سرکوب آن‌ها را در یک سازوکار عظیم مرکزی به‌منظور نه‌گفتن گرد می‌آورد، بی‌شک فقط قطعاتی‌اند با نقشی موضعی و تاکتیکی در به‌گفتمان‌درآوردن و در تکنیک قدرت و اراده

* " volonté de savoir "

به دانستنی که نمی‌توان تا حد این عناصر منفی فروکاست‌شان.

روی‌هم‌رفته، می‌خواهم تحلیل‌ام را از امتیازهایی که معمولاً به اقتصادِ کمیابی و اصول کمیاب‌شدن داده می‌شود، جدا کنم و درعوض این نهادها را بررسی کنم: نهادهای تولید گفتمان (که به‌طور قطع سکوت‌ها را نیز مدیریت می‌کنند)، نهادهای تولید قدرت (که گاهی منع می‌کنند)، نهادهای تولید دانش (که اغلب خطاها یا نادیده‌گرفتن‌های نظام‌مند را منتشر می‌کنند)؛ من می‌خواهم تاریخ این نهادها و تحولات‌شان را بنویسم. بررسی اولیه برمبنای این دیدگاه به‌نظر نشان می‌دهد که از پایان سده‌ی شانزدهم بدین‌سو، «به‌گفتمان‌درآوردن» سکس نه از فرایند محدودیت، بلکه برعکس از سازوکار تحریک فزاینده تبعیت می‌کند؛ نشان می‌دهد که تکنیک‌های قدرتی که بر سکس اِعمال می‌شود، نه از اصل انتخاب سختگیرانه، بلکه از اصل انتشار و اشاعه‌ی سکسوالیته‌های چندریختی تبعیت می‌کند؛ و نشان می‌دهد که اراده به دانستن در برابر تابویی رفع‌ناشدنی متوقف نشده‌است، بلکه ــ بی‌شک از طریق خطاهای بسیار ــ بر ساخت علمی از سکسوالیته اصرار داشته‌است. همین حرکت‌ها است که من می‌خواهم به شیوه‌ای کلی نمایان کنم، آن‌هم برمبنای داده‌هایی تاریخی که راهنمای من‌اند و به‌نوعی کنارگذاشتن فرضیه‌ی سرکوب و داده‌های ممنوعیت یا طردی که این فرضیه به آن‌ها استناد می‌کند.